طبیعت شخصی پسین و پیشین و رابطه آن با طبیعت شخصیتی

توضیحی که میخواهم الآن بدهم این است: مثلاً یک ساعتی را در اینجا گذاشته‌ایم، من این طرف هستم و شما آن طرف، هر دو داریم آن را می‌بینیم. هر دو داریم یک ساعت را می‌بینیم. با اینکه یک ساعت است اما هر دو آن را می‌بینیم. کما اینکه دیروز گفتم سوره مبارکه توحید، یک قصیده سعدی را عرض کردم. البته تفاوت بین کلام مخلوق و خالق را بعداً عرض می‌کنم. در اینجا شما با یک شخص مواجه هستید. سؤال دیروز من این بود: آن چه که نزد شما و در جان شما به‌عنوان یک قصیده حاضر است که بعداً آن را به لفظ می‌آورید و فردی از آن را ایجاد می‌کنید، شما با زیدی که آن قصیده را واجد است، در نفس قصیده با هم مشترک هستید یا نه؟ اگر مشترکید پس چطور دو ذهن است؟ دو درک دارید. مگر بین ذهن های شما اتحاد است؟ مثال زدن و گفتن این ساعت بیرون یکی است. ما هستیم که از دو طرف، یک ساعت را می‌بینیم.

خیلی خب، پس قصیده هم یک هویتی بیرون از من و شما دارد. ذهن هر دوی ما متوجه آن می‌شود. درکی از شیء واحد دارد. این معنا معنای بسیار خوب و بلندی است. اگر اینطور است، الآن که متوجه آن می‌شوید و در ذهنتان درکی از آن قصیده دارید، اگر فردی از آن را ایجاد کنید...؛ مثلاً رفیق شما هم قصیده را حفظ است و قصیده هم یک قصیده است، شما هر دو حافظ هستید؛ رفیق شما این قصیده را تند تند می‌خواند، شما آهسته و آرام می‌خوانید، این تند خواندن او و یواش خواندن شما دو فرد از قصیده است یا یک فرد است؟ قطعاً دو فرد است. یواش خواندن و تند خواندن، وصفی برای فرد است یا وصفی برای شخصیت قصیده است؟ برای فرد است. ببینید مثال‌ها ساده است.

وقتی شما یک فردی را ایجاد می‌کنید در فرد اوصافی هست که همه متفق هستیم در اینکه این فرد قصیده نیست. در دل قصیده نیست که تند بخوانی یا یواش بخوانی، محکم بخوانی یا آرام بخوانی، قصیده چنین هویتی برای خودش دارد. تند خواندن دقیقاً وصف فرد است. اما اینکه بیت دوم قصیده این است، وصف فرد است یا وصف قصیده است؟ وصف قصیده است. این وصف برای من و شما نیست. این برای خود آن قصیده است.

حال به اشخاص بیایید. گفتیم ما یک شخص پیشین و یک شخص پسین داریم. دیروز هم عرض کردم، شخصی که فعلاً ما قرارداد کردیم، شخصی است که می‌تواند برای آن مختصات زمانی و مکانی داد. شخصیتی که فعلاً شخص است اما تحت مختصات فیزیکی در نمی‌آید بحث جدا دارد. در مباحثاتمان از آن‌ها صحبت شده. اشاره‌ای هم به آن بکنم. اگر یادتان باشد گفتم من و شما که به این ساعت نگاه می‌کنیم، ساعت خارجی یک ساعت است. اما درکی که از صورت حسی -محسوس بالذات- دارید با من یکی است یا دوتا است؟ دو تا است. یعنی صورتی که ساعت است، یکی است اما صورتی که من و شما از آن داریم دو تا است. محسوس بالعرض ما یکی است و محسوس بالذات ما دو تا است. خب الآن همینجا چشمتان را ببندید، لحظه‌ای که چشمتان باز بود آن را احضار کنید.

اسم این چیست؟ صورت ساعت؟ لحظه قبل آن را میدیدید. اما وقتی چشمتان را میبندید لحظه بعد ساعت را احضار میکنید. در کالس به این میگفتیم دیگر صورت محسوس نیست، صورت متخیل است. صورت خیالی است. این صورت خیالی که الآن حاضرش کردید یکی یا دو تا است؟ جزئی است یا کلی است؟ میخواهم سؤالات را طول ندهم فقط در ذهنتان مطرح شود و به آن فکر کنید. جزئی یا کلی است؟ این سؤالات خیلی خوب است. یعنی هرچه به آن فکر کنید و آنها را یادداشت کنید بعداً نفع میبرید.

اگر ساعتی که بعداً میآوردی شخصی است، خب این ساعت با ساعت قبل چه فرقی دارد؟ میتوانید لحظه بعد هم آن را ایجاد کنید؟ دو فرد میشود. میتوانید این فرد را در دوجا از ذهنتان تصور کنید یا نه؟ یعنی لحظه بعد، ساعتی که میدیدید دو تا از صورت آن را در ذهن بیاوریدی. میشود یا نمیشود؟ میشود. در دو نقطه از فضای ذهنی است یا در یک نقطه از فضای ذهنی است؟ متداخل هستند یا متباین؟ به اینها فکر کنید.

من اینها را چرا عرض میکنم؟ چون ما شخصهایی داریم که بحثهای بسیار ظریفی را به خودش اختصاص میدهد. یکی از چیزهایی که در مباحثه گفته ام و در شکل کلی خیلی جالب است این است. معمولاً که آدم شکل میگوید میلش هست که بگوید جزئی است. یادتان هست که عرض میکردم؟ در معنای داریه، قطر هست یا نیست؟ خط قطری که محیط را قطع میکند و از مرکز در میشود، در معنای داریه این خط هست یا نیست؟ نیست. چون معنا که خط ندارد. اما وقتی شما میگویید عدد ? نسبت محیط داریه به قطرش هست، این محیط قطر خط هست یا نیست؟ هست. این داریه ای که گفتید نسبت محیط به قطرش این است، محیطش چقدر بود؟ چند متر بود؟ قطرش چند سانتیمتر بود؟ سانتیمتر ندارد. یعنی این قطر سانتیمتر ندارد، بلکه شکلی کلی است. قطر دارد، محیط هم دارد اما متحمض در یک قطر با واحد معین نیست. ما قبلاً از این بحث کردهایم. مطالب مهمی است. پس در شخص این طور هست.

در مانحن فیه آن چه که من روی آن تأکید کردم اول این است: ذهن شریف شما در کلام خالق و مخلوق –فرقی نمیکند- با هویت شخصیتی مواجه میشود. همینی که الآن گفتم. مثلاً با هویتی از یک قصیده مواجه میشود که فرق میگذارد بین بیت دوم قصیده که وصف قصیده بهعنوان یک شخصیت است، با تندخواندن این قصیده که وصفی برای فرد و شخص است. وقتی ذهن شما هویت شخصیتی را دید آن وقت میگوییم این هویت شخصیتی محفوف به دو شخص است. شخص پیشین و شخص پسین.

شخص پسین این است: شما که قصیده را بلد هستید آن را میخوانید و یک فرد و شخصی از آن تولید میکنید. این شخص است. طبیعت شخصی است. نه شخصیتی. یک طبیعت شخصی –نه شخصیتی- هم قبل از آن داشتیم که سبب شد این طبیعت شخصیتی قصیده ظهور کند. آن طبیعت شخصی چه بود؟ گفتم اول باری که سعدی آن را خواند. اول باری که آن را سرود، این هویت شخصیتی را به عالم آورد. قبل از اینکه او این قصیده را بگوید که نبود. اول باری که گفت، طبیعت شخص بود یا شخصیت بود؟ شخص بود. اما شخصی بود که در دل او طبیعت شخصیتی هم همراهش بود. در دو جلسه قبل صحبت کردیم؛ همراه هر شخصی طبایع هم هست. هر شخصی در دل خودش طبائع هم دارد. پس سعدی با یک طبیعت شخص چه کار کرد؟ طبیعت شخصیتی را هم آورد و ظاهر کرد.

بازبینی #2
ایجاد شده 14 آوریل 2024 13:37:51 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 مه 2024 16:54:22 توسط ... .